

	• الدَّرْسُ الْأَوَّلُ	
	قواعد	٧
	ترجمه	١٢
	سوال‌های امتحانی	١٩
١١١	• الدَّرْسُ السَّادِسُ	
	قواعد	٧
١١٤	ترجمه	١٢
١٢٥	سوال‌های امتحانی	١٩
	• الدَّرْسُ الثَّانِي	
	قواعد	٢٦
١٣١	ترجمه	٢٩
١٣٤	سوال‌های امتحانی	٣٧
١٤٦	• الدَّرْسُ الثَّلَاثُ	
	قواعد	٤٣
١٥٣	ترجمه	٤٧
١٥٥	سوال‌های امتحانی	٥٦
١٦٦	• الدَّرْسُ الرَّابِعُ	
	قواعد	٦٢
١٧٣	ترجمه	٦٤
١٧٦	سوال‌های امتحانی	٧٤
١٧٧	• نمونه‌آزمون نیم‌سال اول (١)	٨١
١٨١	• نمونه‌آزمون پایان سال (٢)	٨٥
١٨٥	• نمونه‌آزمون پایان سال (٣)	٨٥
١٨٩	• نمونه‌آزمون پایان سال (٤)	٨٨
	• الدَّرْسُ الْخَامِسُ	
	قواعد	٩٢
	ترجمه	٩٢
	سوال‌های امتحانی	١٠٣
	• الدَّرْسُ السَّادِسُ	
	قواعد	٧
	ترجمه	١٢
	سوال‌های امتحانی	١٩
	• الدَّرْسُ السَّابِعُ	
	قواعد	٢٦
	ترجمه	٢٩
	سوال‌های امتحانی	٣٧
	• الدَّرْسُ الثَّامِنُ	
	قواعد	٤٣
	ترجمه	٤٧
	سوال‌های امتحانی	٥٦
	• خلاصه‌ی دروس	
	• مشاوره‌ی شب امتحان	٦٢
	• نمونه‌آزمون پایان سال (١)	٦٤
	• نمونه‌آزمون پایان سال (٢)	٧٤
	• نمونه‌آزمون پایان سال (٣)	٨١
	• نمونه‌آزمون پایان سال (٤)	٨٥
		٨٨
		٩٢
		١٠٣



قواعد (الفعل المجهول)

فعل مجهول

در تمام زبان‌ها، فعل به دو دسته تقسیم می‌شود: فعل معلوم و فعل مجهول
فعل معلوم: فعلی است که فاعلش مشخص و معلوم است. (فعل‌ها در حالت عادی، معلوم هستند)

مانند: كَتَبَ مُحَمَّدٌ الدَّرْسَ ← محمد، درس را نوشت. (در این جمله، می‌دانیم که فاعل، «محمد» است)
فعل معلوم

فعل مجهول: فعلی است که فاعلش نامشخص و نامعلوم است. (در عربی برای مجهول کردن فعل، باید حرکاتش را تغییر دهیم)

مانند: كُتِبَ الدَّرْسُ ← درس، نوشته شد. (در این جمله نمی‌دانیم فاعل کیست)
فعل مجهول

تشخیص مجهول در فارسی و عربی

مجهول در فارسی: در زبان فارسی برای مجهول کردن فعل‌ها از فعل کمکی «شد» (شد / می‌شود / خواهد شد) استفاده کنیم.
مجهول در عربی: در زبان عربی برای مجهول کردن فعل‌ها باید حرکت بعضی از حروف آن را به ترتیب زیر تغییر دهیم:
مجهول کردن ماضی: حرف دوم ریشه (عین‌الفعل) را کسره (ـِ) می‌دهیم سپس فقط حروف حرکت‌دار قبل از آن را ضمه (ـُ) می‌دهیم؛ مانند:

ضَرَبَ	مجهول	ضَرَبَ	ضَرَبَ
(زد)	ریشه‌ی «ض ر ب» عین‌الفعل «ر»	إِسْتَعْمَلَ	أَسْتَعْمَلَ ^۱
		(به کاربرد)	(به کاربرده شد)

مجهول کردن مضارع: حرف دوم ریشه (عین‌الفعل) را فتحه (ـَ) می‌دهیم سپس فقط حرف اول مضارع را ضمه (ـُ) می‌دهیم، مانند:

يَضْرِبُ	مجهول	يَضْرِبُ	يُسْتَعْمَلُ
(می‌زند)	عین‌الفعل «ر»	(زده می‌شود)	(به کار می‌برد)

خلافه‌ی ماضی مجهول	فَعْلٌ ← فُعِلَ	ـُـ
خلافه‌ی مضارع مجهول	يَفْعَلُ ← يُفْعَلُ	ـُـ

۱- در مجهول کردن فعل ماضی فقط حروف حرکت‌داری را که قبل از عین‌الفعل قرار دارند، ضمه می‌دهیم بنابراین، حروف ساکن را تغییر نمی‌دهیم.



نتیجه تشخیص معلوم و مجهول در عربی فقط از طریق توجه به حرکات فعل مخصوصاً حرکت اولین حرف امکان پذیر است؛ بنابراین:

هر فعل ماضی که اولین حرفش ضمه و عین الفعلش کسره - داشته باشد مجهول است.

هر فعل مضارعی که اولین حرفش ضمه و عین الفعلش فتحه - داشته باشد مجهول است.

مراقب باشید که: داشتن ضمه (ـ) در ابتدای فعل های مضارع برای مجهول بودن آن کافی نیست بلکه داشتن فتحه (ـ) در عین الفعل نیز ضروری

است؛ مانند: يُخْرِجُ: خارج می کند (معلوم) يُخْرِجُ: خارج می شود (مجهول)

برای تمرین و یادگیری بیشتر، علاوه بر فعل های جدول صفحه ی ۷۵ کتاب درسی به جدول زیر نیز توجه کنید.

فعل معلوم	عَرَفَ: شناخت	يُعْرِفُ: می شناسد	أَخْرَجَ: خارج کرد	يُخْرِجُ: خارج می کند	عَلَّمَ: یاد داد	يُعَلِّمُ: یاد می دهد
فعل مجهول	عُرِفَ: شناخته شد	يُعْرَفُ: شناخته می شود	أُخْرِجَ: خارج شد	يُخْرَجُ: خارج می شود	عُلِّمَ: یاد داده شد	يُعَلَّمُ: یاد داده می شود

در فعل های تشدیددار به حرکت فتحه و کسره در بالا و پایین تشدید توجه کنید؛ مانند: عَلَّمَ، عَلِّمَ / يُعَلِّمُ، يُعَلِّمُ

اِحْتَبِرْ نَفْسَكَ (خودت را بیازمای)

ترجمه آیات المبارکه، ثُمَّ عَيْنِ الْأَفْعَالِ الْمَجْهُولَةِ.

نور السَّمَاءِ

نور آسمان

آیات مبارکه را ترجمه کن، سپس فعل های مجهول را مشخص کن.

۱- ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾

«الأعراف: ۲۰۴»

هنگامی که قرآن خوانده شود به آن با سکوت گوش فرا دهید شاید که شما مورد رحمت قرار گیرید. (قُرِئَ: ماضی مجهول / تُرْحَمُونَ:

مضارع مجهول)

۲- ﴿فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا﴾

«مریم: ۶۰»

پس آنان وارد بهشت می شوند و ذره ای به آنان ستم نمی شود. (لا يُظَلَّمُونَ: مضارع منفی مجهول)

۳- ﴿أَفَلَا يُنظَرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾

«الغاشية: ۱۷»

آیا به شتر نگاه نمی کنند که چگونه آفریده شده است. (خُلِقَتْ: ماضی مجهول)

۴- ﴿يُعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ﴾

«الرَّحْمَن: ۴۱»

مجرمان از چهره شان شناخته می شوند. (يُعْرِفُ: مضارع مجهول)

۵- ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾

«البقرة: ۱۸۳»

روزه گرفتن بر شما نوشته شد (واجب شد). (كُتِبَ: ماضی مجهول)

۶- ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾

«النساء: ۲۸»

انسان، ضعیف آفریده شد. (خُلِقَ: ماضی مجهول)

فن ترجمه

در سال گذشته یاد گرفتیم که هرگاه در عربی، مضاف الیه بین موصوف و صفت قرار بگیرد، مضاف الیه بعد از صفت، ترجمه می شود؛ مانند:

فَرِيقُنَا الْفَائِزُ: تیم برنده مان
مضاف الیه صفت صفت مضاف الیه

مَزْرَعَتُنَا الْكَبِيرَةُ: کشتزار بزرگ ما
مضاف الیه صفت صفت مضاف الیه

البته در ترکیب سال گذشته، مضاف الیه به صورت ضمیر بود ولی حالا با نوعی از این ترکیب آشنا می شویم که در آن، مضاف الیه، اسم است نه ضمیر؛ مانند:

فَرِيقُ الْمَدْرَسَةِ الْفَائِزُ: تیم برنده ی مدرسه
مضاف الیه صفت صفت مضاف الیه

مَزْرَعَةُ الْجَارِ الْكَبِيرَةُ: کشتزار بزرگ همسایه
مضاف الیه صفت صفت مضاف الیه

در این ترکیب سه کلمه ای، کلمه ی قبل از مضاف الیه علاوه بر این که مضاف است، موصوف نیز محسوب می شود؛ مانند: «فَرِيقُ وَ مَزْرَعَةُ»





و حالا یک نکته‌ی ظریف: حواستان باشد که در این ترکیب باید کلمه‌ی سوم «ال» داشته باشد تا صفت باشد. اگر نداشت چه‌طور؟ اگر «ال» نداشته باشد صفت نیست بلکه خبر است و ترجمه‌ی چنین جمله‌ای متفاوت است؛ مانند:

فَرِيقٌ الْمَدْرَسَةِ فَائِزٌ: تیم مدرسه، برنده است.
مبتدا مشاف‌الیه فیر

مَزْرَعَةٌ نَابِلَةٌ: کشتزار ما، بزرگ است.
مبتدا مشاف‌الیه فیر

در صفحه‌ی ۷۷ کتاب درسی در کادر سمت راست، کلمات سوم، «ال» دارند و صفت هستند ولی در کادر سمت چپ نمی‌توانند صفت باشند؛ زیرا «ال» ندارند پس خبر هستند.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (خودت را بیازمای)

تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَوْصُوفَ وَالصَّفَةَ.

عبارت‌های زیر را ترجمه کن سپس موصوف و صفت را مشخص کن.

۱- ﴿وَمَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ أَوْلَيْكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ﴾
موصوف صفت موصوف صفت

و کیفر داده نمی‌شوید جز به آن‌چه که انجام می‌دادید مگر بندگان مخلص خداوند که برای آنان روزی معین و ویژه‌ای است. (رزق معینی دارند).

۲- ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾
موصوف صفت

پس تسبیح بگو به نام پروردگار بزرگت.

۳- ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾
موصوف صفت

به راستی او از بندگان مخلص ما است.

۴- السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.
موصوف صفت

سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا.

۵- سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ.
موصوف صفت

پاک و منزّه است پروردگار والای من و ستایش او (را انجام می‌دهم).



خبریه

۱۱۳





متن درس و ترجمه ویژه به ویژه و ترجمه رول آن

«الکوف: ۳۸»

﴿و يسألونك عن ذي القرنين قل سأتلو عليكم منه ذكراً﴾

و از تو درباره‌ی «ذوالقرنین» می‌پرسند بگو (به زودی) از او سرگذشتی را برایتان بازگو خواهیم کرد.

ذوالقرنین

«ذوالقرنین»

یُسَمَى (مضارع مجهول)

كَانَ	فِي	قَدِيمٍ	الرَّيْمَانِ	مَلِكٌ	عَادِلٌ	مَوْحِدٌ	يُسَمَّى	بِذِي	الْقَرْنَيْنِ
بود	در	قدیم	زمان	پادشاهی	عادل	یکتاپرست	نامیده می‌شد	به (نام)	ذوالقرنین

در زمان قدیم، پادشاه عادل یکتاپرستی بود که «ذوالقرنین» نامیده می‌شد.

قَدْ	أَعْطَاهُ	اللَّهُ	الْقُوَّةَ	وَ	الْعُظْمَةَ؛
داده بود	به او	خداوند	قدرت	و	عظمت؛

خداوند به او قدرت و عظمت داده بود؛

كَانَ	ذَوَالْقَرْنَيْنِ	يَحْكُمُ	مَنَاطِقَ	وَاسِعَةً	مِنَ	الْأَرْضِ	شَرْقًا	وَ	غَرْبًا	وَ	شَمَالًا
ذوالقرنین	حکومت می‌کرد	مناطق	گسترده‌ای	از	زمین	شرق	و	غرب	و	شمال	

ذوالقرنین در مناطق گسترده‌ای از زمین در شرق و غرب و شمال حکومت می‌کرد.

ذُكِرَ (ماضی مجهول)
أَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ (کارهای نیک او)

ذُكِرَ	أَسْمُهُ	وَ	أَعْمَالُهُ	الصَّالِحَةُ	بَعْدَهُ	آيَاتٍ	فِي	الْقُرْآنِ.
ذکر شد	نامش و	کارهایش	نیک	در تعدادی	آیات	در	قرآن.	

نام او و کارهای نیکش در تعدادی از آیات قرآن ذکر شده است.

لَمَّا	اسْتَقَرَّتْ	الأوضاعُ	لِذِي	الْقَرْنَيْنِ	فِي	بِلَادِهِ،
هنگامی که	استقرار یافت	اوضاع	برای	ذوالقرنین	در	کشورش

هنگامی که اوضاع برای ذوالقرنین در کشورش استقرار یافت،

جَبُوشِهِ الْعَظِيمَةِ (ارتش‌های عظیم او)

سَارَ	بِجُوشِهِ	العظيمةُ	نَحْوُ	المناطقِ	الغربيةِ	مِنَ	الأرضِ
حرکت داد	ارتش‌هایش	عظیم	سمت	مناطق	غربی	از	زمین

ارتش‌های عظیمش را به سمت مناطق غربی زمین حرکت داد (بُرد)

يَدْعُو	النَّاسَ	إِلَى	التَّوْحِيدِ	وَ	مُحَارَبَةِ	الظُّلْمِ	وَ	الْفُسَادِ
دعوت می‌کرد	مردم (را)	به	یکتاپرستی	و	جنگیدن با	ظلم	و	فساد

در حالی که مردم را به یکتاپرستی و جنگیدن با ستم و فساد دعوت می‌کرد.

كَانَ + مضارع: ماضی استمراری

فَكَانَ	النَّاسَ	يُرْحَبُونَ	بِهِ	فِي	مَسِيرِهِ	بِسَبَبِ	عَدَالَتِهِ،
پس مردم	خوشامد می‌گفتند	به او در	مسیرش	به سبب	عدالتش		

مردم به خاطر عدالتش به او در مسیرش خوشامد می‌گفتند

عربی زبان قرآن (دهم)

خبرنگار

۱۱۴



أَنْ + مضارع : مضارع التزامي
أَنْ يُحَكِّمَ : که حکومت کند

و	يُطَلَّبُونَ	مِنْهُ	أَنْ يُحَكِّمَ	و	يُدِيرَ	شُؤْنَهُمْ،
و	می‌خواستند	از او	که حکومت کند	و	اداره کند	امور آن‌ها (را)
و از او می‌خواستند که (بر آن‌ها) حکومت کند و امور آنان را اداره کند،						

حَتَّى	وَصَلَ	إِلَى	مَنَاطِقَ	فِيهَا	مُسْتَنْقَعَاتٍ	مِيَاهُهَا	ذَاتُ	رَائِحَةٍ	كْرِيهَةٍ.
تا	رسید	به	مناطق	در آن‌ها	مرداب‌هایی	آب‌هایش	دارای	بویی	ناپسند
تا این‌که به مناطقی رسید که در آن‌ها مرداب‌هایی بود که آب‌هایش بوی ناپسند و بدی داشت.									

وَوَجَدَ	قُرْبَ	هَذِهِ	الْمُسْتَنْقَعَاتِ	قَوْمًا	مِنْهُمْ	فَاسِدُونَ	و	مِنْهُمْ	صَالِحُونَ.
و یافت	نزدیک	این	مرداب‌ها	قومی (را)	از آنان	فاسدها	و	از آنان	نیکوکاران
و نزدیک این مرداب‌ها قومی را یافت که گروهی از آنان فاسد و گروهی نیکوکار بودند.									

	فَخَاطَبَهُ	اللَّهُ	فِي	شَأْنِهِمْ	و	
	پس خطاب کرد او (را)	خدا	در	مورد آن‌ها	و	
سپس خداوند درباره‌ی آنان او را مورد خطاب قرار داد						

	خَيْرَهُ	فِي	مُحَارَبَةِ	الْمُشْرِكِينَ	الْفَاسِدِينَ	مِنْهُمْ	أَوْ	إِصْلَاحِهِمْ	و	هِدَايَتِهِمْ.
	اختیار داد به او	در	جنگیدن با	مشرکان	فاسدها	از آنان	یا	اصلاح کردن آنان	و	هدایت آنان
و درباره‌ی جنگ با مشرکان فاسدِ آنان با اصلاح و هدایتشان به او اختیار داد.										

	فَاخْتَارَ	ذَوِ	الْقُرْنَيْنِ	هِدَايَتَهُمْ	و	دَعْوَتَهُمْ	إِلَى	التَّوْحِيدِ	و	الإِيمَانِ	بِاللَّهِ.
	پس برگزید	ذوالقرنین	هدایت آنان (را)	و	دعوت آنان	به سوی	یکتاپرستی	و	ایمان	به خداوند	
پس ذوالقرنین هدایت و دعوت آنان به یکتاپرستی و ایمان به خداوند را انتخاب کرد.											

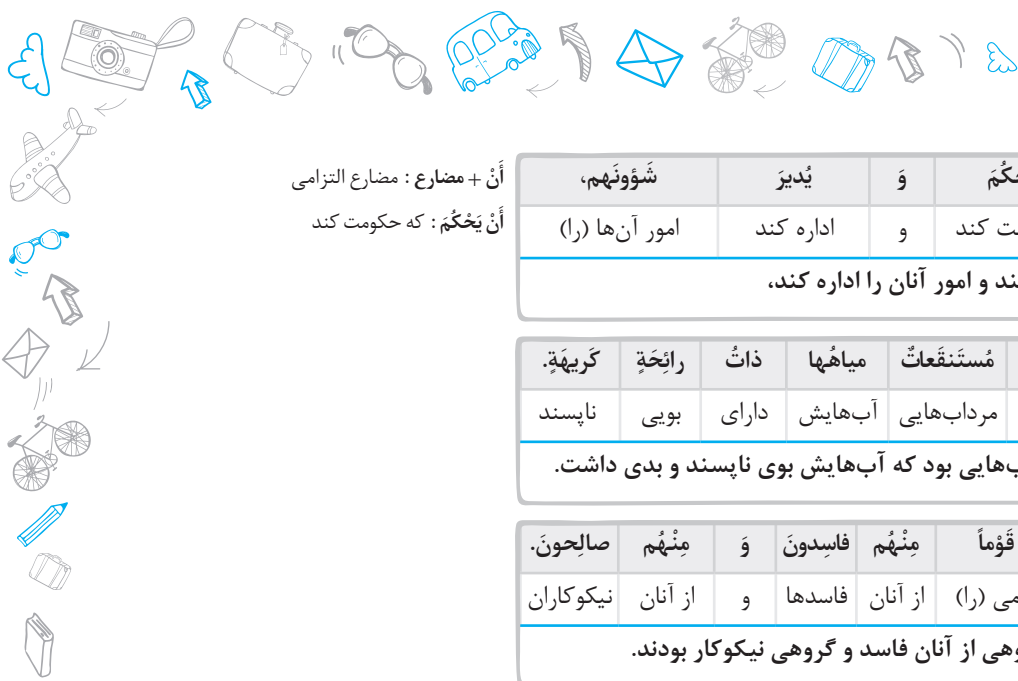
	فَحَكَمَهُمْ	بِالْعَدَالَةِ	و	أَصْلَحَ	الْفَاسِدِينَ	مِنْهُمْ	و	دَبَّرَ	شُؤْنَهُمْ
	پس حکومت کرد بر آنان	با عدالت	و	اصلاح کرد	فاسدان (را)	از آنان	و	سامان داد	امور آنان
پس با عدالت بر آنان حکومت کرد و از آن‌ها، فاسدان را اصلاح کرد و به امور آن‌ها سامان داد.									

تأثیر حرف «ب» در معنای بعضی از فعل‌ها:
ساز + ب: به حرکت درآورد، حرکت داد
ساز بَجُيُوشِهِ: ارتش‌هایش را حرکت داد.
(ساز: حرکت کرد / ساز ب: حرکت داد، بُرد)

	ثُمَّ	سَارَ	بِجُيُوشِهِ	نَحْوَ	الشَّرْقِ.
	سپس	حرکت داد	ارتش‌هایش (را) به	سمت	شرق
سپس ارتش‌هایش را به سمت شرق حرکت داد.					

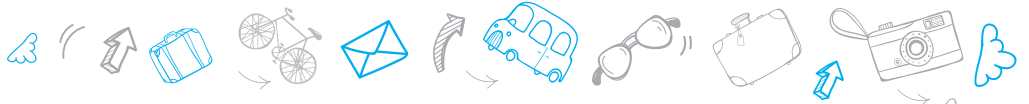
	فَأَطَاعَهُ	كَثِيرٌ	مِنْ	الْأُمَّمِ	و	اسْتَقْبَلُوهُ	لِعِدَالَتِهِ	و	هَيْبَتِهِ،
	پس پیروی کرد از او	بسیاری	از	امت‌ها	و	به پیشواز او رفتند	به خاطر عدالتش	و	عظمتش
بسیاری از امت‌ها از او پیروی کردند و به خاطر عدالت و عظمتش به پیشواز او رفتند									

	حَتَّى	وَصَلَ	إِلَى	قَوْمٍ	غَيْرِ	مُتَمَدِّنِينَ	يَعِيشُونَ	عَيْشَةً	بِدَائِيَّةً،
	تا	رسید	به	قومی	غیر	متمدن	زندگی می‌کردند	زندگی	بدوی
تا این‌که به قوم غیرمتمدنی رسید که زندگی بدوی داشتند (به صورت ابتدایی و غیرمتمدن زندگی می‌کردند)،									



خبرنگار





فَدَعَاهُمْ،	لِلْإِيمَانِ	بِاللَّهِ	وَ	حَكَمَهُمْ	حَتَّى	هَدَاهُمْ	إِلَى	الصِّرَاطِ	الْمُسْتَقِيمِ
پس دعوت کرد آنان را	به ایمان	به خدا	و	حکومت کرد	تا	راهنمایی کرد	به	راه	راست
پس آن‌ها را به ایمان به خداوند دعوت کرد و بر آنان حکومت کرد تا به راه راست راهنمایی و هدایتشان کرد									

وَ	أَصْلَحَ	حَيَاتَهُمْ	وَ	عَلَّمَهُمْ	كَيْفَ	يَعِيشُونَ.
و	اصلاح کرد	زندگی آنان	و	یاد داد به آنان	چگونه	زندگی کنند
و زندگی آنان را اصلاح کرد و به آنان آموخت که چگونه زندگی کنند.						

وَ بَعْدَ	ذَلِكَ	سَارَ	نَحْوَ	الشَّمَالِ،	حَتَّى	وَصَلَ	إِلَى	قَوْمِ
و پس از	آن	حرکت کرد	سمت	شمال	تا	رسید	به	قومی
و پس از آن به سمت شمال حرکت کرد تا به قومی رسید که								

يَسْكُنُونَ	قُرْبَ	مَضِيقٍ	بَيْنَ	جَبَلَيْنِ	مُرْتَفِعَيْنِ،
زندگی می‌کردند	نزدیک	تنگه‌ای	میان	دو کوه	بلند
نزدیک تنگه‌ای میان دو کوه بلند زندگی می‌کردند					

أَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ: کارهای نیک او

فَرَأَى	هُؤُلَاءِ	الْقَوْمِ	عَظْمَةَ	جَيْشِهِ	وَ أَعْمَالَهُ	الصَّالِحَةَ
پس دید	این‌ها	قوم	عظمت	ارتش او	و کارهایش	نیک
پس این قوم عظمت ارتش او و کارهای نیکش را دیدند						

فَاغْتَنَمُوا	الْفُرْصَةَ	مِنْ	وُصُولِهِ؛	لِأَنَّهُمْ	كَانُوا	فِي	عَذَابٍ	شَدِيدٍ	مِنْ
پس غنیمت شمردند	فرصت (را)	از	رسیدن او	زیرا آنان	بودند	در	رنج شدیدی	از	
قَبِيلَتَيْنِ	وَحَشِيَّتَيْنِ	تَسْكُنَانِ	وَرَاءَ	تِلْكَ	الْجِبَالِ؛				
دو قبیله‌ی	وحشی	زندگی می‌کردند	پشت آن	کوه‌ها					
و از رسیدن او فرصت را غنیمت شمردند؛ زیرا آنان از (دست) دو قبیله‌ی وحشی‌ای که آن سوی آن کوه‌ها زندگی می‌کردند در رنج و عذاب شدیدی بودند؛									

فَقَالُوا	لَهُ:	إِنَّ	رِجَالَ	هَاتَيْنِ	الْقَبِيلَتَيْنِ	مُفْسِدُونَ
پس گفتند	به او	همانا	مردان	این	دو قبیله‌ی	فاسد
پس به او گفتند: مردان این دو قبیله، فاسد و گناهکار هستند،						

يَهْجُمُونَ	عَلَيْنَا	بَيْنَ	الْحَيْنِ	وَالْآخِرِ	مِنْ	هَذَا	الْمَضِيقِ؛	فَيُخْرَبُونَ	بُيُوتَنَا
حمله می‌کنند	بر ما	هر	از	گاهی	از	این	تنگه	سپس	ویران می‌کنند
هر از گاهی از این تنگه به ما حمله می‌کنند؛ خانه‌هایمان را ویران می‌کنند									

وَ	يَنْهَبُونَ	أَمْوَالَنَا،	وَ	هَاتَانِ	الْقَبِيلَتَانِ	هُمَا	يَأْجُوجُ	وَ	مَأْجُوجُ.
و	غارت می‌کنند	اموال ما	و	این	دو	قبیله	این	دو	مأجوج
و اموالمان را غارت می‌کنند، و این دو قبیله همان مأجوج و مأجوج هستند.									

عربی زبان قرآن (دهم)





لِذَا	طَلَبُوا	مِنْهُ	الْمُسَاعَدَةَ	وَ	قَالُوا لَهُ:
به خاطر آن	خواستند	از او	کمک	و	گفتند به او
به خاطر آن، از او کمک خواستند و به او گفتند:					

گاهی مصدر به صورت فعل ترجمه می‌شود:
إِغْلَاقٌ: بستن (مصدر) ببندی

تَزَجُّو	مِنْكَ	إِغْلَاقٌ	هَذَا	الْمُضِيقِ	بِسَدٍّ	عَظِيمٍ،
می‌خواهیم	از تو	بستن	این	تنگه	با سدی	بزرگ
از تو می‌خواهیم این تنگه را با سد بزرگی ببندی						

أَنْ + مضارع: مضارع التزامی
أَنْ يَهْجُمَ: که حمله کند

حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ	الْعَدُوُّ	أَنْ يَهْجُمَ	عَلَيْنَا مِنْهُ؛	وَنَحْنُ	نُسَاعِدُكَ	فِي عَمَلِكَ هَذَا؛
تا نتواند	دشمن	که حمله کند	به ما از آن	و ما	کمک می‌کنیم به تو	در کار تو این
تا دشمن نتواند که از آن به ما حمله کند؛ و ما در این کارَت به تو کمک می‌کنیم؛						

تأثیر حرف «ب» در معنای بعضی از فعل‌ها
جاؤوا + ب: آوردند
(جاء: آمد / جاء ب: آورد)

بَعْدَ ذَلِكَ	جَاؤُوا	لَهُ	بِهَدَايَا	كَثِيرَةٍ،	فَرَفَضَهَا	ذَوَا الْقَرْنَيْنِ
پس از آن	آوردند	برای او	هدیه‌های	بسیاری	پس نپذیرفت آن‌ها (را)	ذو القرنین
پس از آن برای او هدیه‌های بسیاری آوردند، ذو القرنین آن‌ها را نپذیرفت						

وَقَالَ:	عَطَاءُ اللَّهِ	خَيْرٌ	مِنْ عَطَاءِ	غَيْرِهِ،
و گفت	بخشش خداوند	بهتر از	بخشش	غیر او
و گفت: بخشش خداوند از بخشش غیر او بهتر است				

أَنْ + مضارع: مضارع التزامی
أَنْ تُسَاعِدُونِي: که مرا کمک کنید

وَأَطْلُبُ	مِنْكُمْ	أَنْ تُسَاعِدُونِي	فِي بِنَاءِ	هَذَا السَّدِّ.
و می‌خواهم	از شما	که کمک کنید به من	در ساختن	این سد
و از شما می‌خواهم که در ساختن این سد به من کمک کنید.				

فَرِحَ	النَّاسُ	لِذَلِكَ	كَثِيرًا.	أَمَرَهُمْ	ذَوَا الْقَرْنَيْنِ
شاد شد	مردم	به خاطر آن	بسیار.	دستور داد به آنان	ذو القرنین
مردم به خاطر آن بسیار شاد شدند. ذو القرنین به آنان دستور داد					

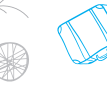
تأثیر حرف «ب» در معنای بعضی از فعل‌ها
يَأْتُوا: بیاورند (آتی (يَأْتِي)):
(جاء: آمد / جاء ب: آورد)

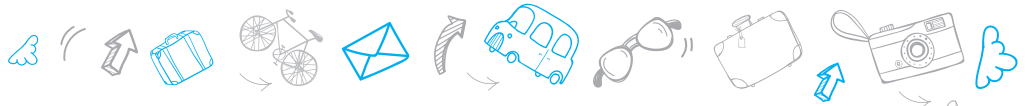
بِأَنْ	يَأْتُوا	بِالْحَدِيدِ	وَالنُّحَاسِ،	فَوَضَعَهُ	فِي ذَلِكَ	الْمُضِيقِ وَ
که	بیاورند	آهن	و مس	پس قرار داد آن (را)	در آن	تنگه و
که آهن و مس بیاورند، سپس آن را در آن تنگه قرار داد						

أَشْعَلُوا	النَّارَ	حَتَّى	ذَابَ	النُّحَاسُ وَ	دَخَلَ	بَيْنَ	الْحَدِيدِ،
شعله‌ور کردند	آتش (را)	تا	ذوب شد	مس و	وارد شد	میان	آهن
و آتش را شعله‌ور کردند تا مس ذوب شد و میان آهن وارد شد ^۱							

فَأَصْبَحَ	سَدًّا	قَوِيًّا	أَمَامَ	هَاتَيْنِ،	الْقَبِيلَتَيْنِ
پس شد	سدی	قوی	مقابل	این دو	قبیله
و سدّی محکم و مقاوم در مقابل این دو قبیله شد.					

۱- با توجه به پایین‌تر بودن نقطه‌ی ذوب مس به نسبت آهن، مس ذوب شد و لابه‌لای آهن‌ها را پُر کرد و سدّی یکپارچه و محکم ساخته شد.





فَشَكَرَ	الْقَوْمُ	الْمَلِكُ	الصَّالِحِ	عَلَى	عَمَلِهِ	هَذَا، و
پس تشکر کرد	قوم از	پادشاه	نیکوکار	به خاطر	کارش	این و

پس (آن) قوم از پادشاه نیکوکار به خاطر این کارش تشکر کردند

تَخَلَّصُوا	مِنَ	قَبِيلَتِي	يَأْجُوجَ وَ	مَأْجُوجَ.
رهایی یافتند	از	دو قبیله‌ی	یأجوج و	مأجوج

و از دو قبیله‌ی یأجوج و مأجوج رهایی یافتند.

وَ شَكَرَ	ذَوِ الْقُرْنَيْنِ	رَبَّهُ	عَلَى	نَجَاحِهِ	فِي	فُتُوحَاتِهِ.
و تشکر کرد	ذوالقرنین	پروردگارش (را)	به خاطر	موفقیتش	در	کشورگشایی‌هایش

و ذوالقرنین به خاطر موفقیت خود در فتوحاتش (کشورگشایی‌هایش) از پروردگار خود تشکر کرد.

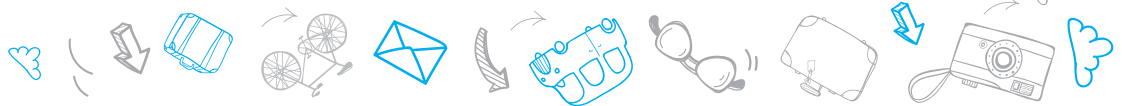
نَفَهُمْ	مِن هَذِهِ	الْقِصَّةِ	أَنَّ الْحُكَّامَ	الصَّالِحِينَ	الْعَادِلِينَ	مَحَبُوبُونَ
می‌فهمیم	از این	داستان	که حاکمان	نیکوکار	عادل	دوست‌داشتنی
عِنْدَ	اللَّهِ	وَ عِنْدَ	النَّاسِ.			
نزد	خداوند	و نزد	مردم			

از این داستان می‌فهمیم که حاکمان نیکوکار عادل، نزد خداوند و مردم، محبوب و دوست‌داشتنی هستند.

● عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

● صحیح و غلط را براساس متن درس مشخص کن.

- ✗ ۱- أَمَرَ اللَّهُ ذَا الْقُرْنَيْنِ بِمُحَازَبَةِ الْمَشْرِكِينَ الْفَاسِدِينَ أَوْ إِصْلَاحِهِمْ.
[خداوند به جنگیدن با مشرکان فاسد یا اصلاح آن‌ها به ذوالقرنین دستور داد.]
نادرست است زیرا در متن آمده «خَيْرُهُ» خدا به او اختیار داد نه این که دستور داد.
- ✗ ۲- سَأَزِ ذُو الْقُرْنَيْنِ بِجُيُوشِهِ نَحْوَ الْجَنُوبِ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى التَّوْحِيدِ.
[ذوالقرنین ارتشیان‌اش را به سمت جنوب حرکت داد در حالی که مردم را به یکتاپرستی دعوت می‌کرد.]
نادرست است زیرا در متن حرکت به سمت مناطق غربی و شرقی و شمالی گفته شده است نه جنوب.
- ✗ ۳- قَبْلَ ذَوِ الْقُرْنَيْنِ الْهَدَايَا الَّتِي جَاءَ النَّاسَ بِهَا.
[ذوالقرنین هدایایی را که مردم آوردند پذیرفت.]
نادرست است زیرا در متن آمده «رَفَضَ» نپذیرفت، رد کرد.
- ✗ ۴- بَنَى ذُو الْقُرْنَيْنِ السَّدَّ بِالْحَدِيدِ وَالْأَخْشَابِ.
[ذوالقرنین سد را با آهن و چوب‌ها ساخت.]
نادرست است زیرا در متن آمده «بِالْحَدِيدِ وَ النَّحَاسِ»: آهن و مس
- ✗ ۵- كَانَتْ قَبِيلَتَا يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُتَمَدَّنَتَيْنِ.
[دو قبیله‌ی یأجوج و مأجوج متمدن بودند.]
نادرست است زیرا در متن آمده «قَبِيلَتَيْنِ وَحَشِيَّتَيْنِ»: دو قبیله‌ی وحشی.





اِتَّقُوا: بترسید، بپرهیزید (مضارع: يَتَّقُونَ / مصدر: اتَّقُوا)	اِخْتَارَ: برگزید (مضارع: يَخْتَارُ / مصدر: اِخْتَارَ)	اِسْتَقْبَلَ: به پیشواز رفت (مضارع: يَسْتَقْبِلُ / مصدر: اِسْتَقْبَلَ)
اِسْتَقَرَّ: استقرار یافت (مضارع: يَسْتَقِرُّ / مصدر: اِسْتَقَرَّ)	اَشْعَلَ: شعله‌ور کرد (مضارع: يُشْعِلُ / مصدر: اِشْعَال)	اَصْلَحَ: اصلاح کرد (مضارع: يُصْلِحُ / مصدر: اِصْلَاح)
اَطَاعَ: پیروی کرد (مضارع: يُطِيعُ / مصدر: اِطَاعَة)	اَعْطَى: داد (مضارع: يُعْطِي / مصدر: اِعْطَاء)	اَعْطَيْتَنِي: به من بده (فعل امر) كَانَ قَدْ اَعْطَاهُ: به او داده بود
اِغْتَنِمَ: غنیمت شمرد	اِغْلَقَ: بستن (مصدر) (اَغْلَقُ - يَغْلِقُ - اِغْلَاق)	اَنْصَتَ: با سکوت گوش فرا داد (مضارع: يُنصِتُ / مصدر: اِنْصَات)
تَابَ: توبه کرد (مضارع: يتوبُ)	تَخَلَّصَ: رهایی یافت (مضارع: يَتَخَلَّصُ / مصدر: تَخَلَّص)	تلا: تلاوت کرد، بازگو کرد
جَزَى: کیفر کرد (مضارع: يَجْزِي)	حَارَبَ: جنگید (مضارع: يُحَارِبُ / مصدر: مُحَارَبَة)	حَكَمَ: حکومت کرد، داوری کرد (مضارع: يُحْكِمُ) كَانَ ... يَحْكُمُ: حکومت می‌کرد
خَاطَبَ: خطاب کرد (مضارع: يُخَاطِبُ / مصدر: مُخَاطَبَة)	خَرَّبَ: ویران کرد (مضارع: يُخَرِّبُ / مصدر: تَخْرِيب)	خَيَّرَ: اختیار داد (مضارع: يُخَيِّرُ / مصدر: تَخْيِير)
دَبَّرَ: سامان بخشید (مضارع: يُدَبِّرُ / مصدر: تَدْيِير)	ذَابَ: ذوب شد (مضارع: يذوبُ)	رَحَّبَ: خوشامد گفت (مضارع: يُرْحَبُ / مصدر: تَرْحِيب) كَانَ ... يُرْحِبُونَ: خوشامد می‌گفتند
رَفَضَ: نپذیرفت (مضارع: يرفضُ)	ساز: حرکت کرد (مضارع: يسيّرُ)	سَأَلُوا: بازگو خواهیم کرد
سَبَّحَ: به پاکی یاد کرد (مضارع: يُسَبِّحُ / مصدر: تَسْبِيح)	سَكَنَ: زندگی کرد (مضارع: يَسْكُنُ)	نَهَبَ: به تاراج برد (مضارع: يَنْهَبُ)
هَدَى: راهنمایی کرد (مضارع: يَهْدِي)		
إِبِل: شتر	إِعْلَاق: بستن	بَيْنَ الْحَيْنِ وَالْآخِرِ: هر از گاهی
بِدَائِيّ: بدوی	بِنَاء: ساختن، ساختمان	جَيْش: ارتش «جمع: جُيُوش»
جُبْن (جُبْنَة): پنیر	حَدِيد: آهن	دوام: ساعت کار
دجاج: مرغ	ذُبَاب: مگس	زُبْدَة: کره
کریه: زشت و ناپسند	مُحَارَبَة: جنگیدن	مَرَق: خورش
مُسْتَنْقَع: مرداب	مَسْئُولِ الْاِسْتِقْبَالِ: مسئول پذیرش	مَضْبِق: تنگه
مَوْعِد: وقت (جمع: مَوَاعِد)	نَحْوُ: سمت	نُحَاس: مس
وُصُول: رسیدن		

فعل

کلمات جدید

سایر کلمات

جاءَ = آورد	أتى به = آورد	وَضَعَ = قرار داد	جَعَلَ = قرار داد	هَيْبَة = عظمت	عِظْمَة = عظمت	يَعِيشُ = زندگی می‌کند	يَسْكُنُ = زندگی می‌کند
واسعة = بزرگ	كبيرة = بزرگ	نحو = به سمت	إلى = به سوی	ساز به = حرکت داد	حَرَكَ = حرکت داد	يُطَلِّبُ = می‌خواهد	يرجو = می‌خواهد
بنى = ساخت	صَنَّ = ساخت	رأى = دید	شاهد = دید	الصراط = راه	الطريق = راه		

متعارف



فَتْح	إِغْلَاق	مَتَمَدَّن	وَحْشِي	أَمَام	وَرَاء	قَبْل	رَفْض
باز کردن	بستن	متمدن	وحشی	جلوی	پشت	پدیرفت	نپذیرفت
الظلم	العدالة	دائماً	بَيْنَ الْحَيْنِ وَالْآخِر	صالح	فاسد	أمر	خَيْر
ستم	عدالت	همیشه	هر از گاهی	نیکوکار	فاسد	دستور داد	اختیار داد

مفرد

جوارات (مع مسؤول استقبال الفندق)

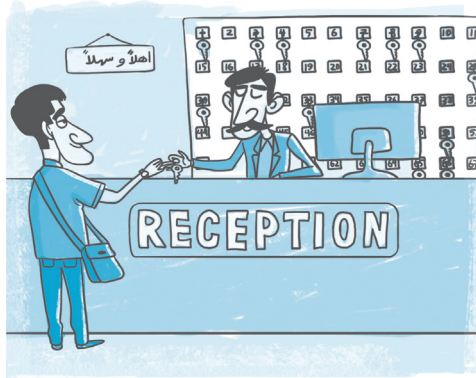
مسؤول الاستقبال

ما هو رقم غرفتك؟
تفضل.
أعتذر منك؛ أعطيتك ثلاثمئة و ثلاثين.
من السادسة صباحاً إلى الثانية بعد الظهر؛ ثم يأتي زميلي بعدي.
الفطور من الساعة والنصف حتى التاسعة إلا ربعاً؛
العشاء من الثانية عشرة حتى الثانية والرابع؛
العشاء من الساعة حتى التاسعة إلا ربعاً.
شاي وخبز وحبنة و زبدة و حليب و مربى المشمش.
رؤ مع دجاج.
رؤ مع مرق باذنجان.
لا شكر على الواجب.

الساخ

رجاء أعطني مفتاح غرفتي.
متنان و عشرون.
عفواً، ليس هذا مفتاح غرفتي.
لا بأس، يا حبيبي. ما هي ساعة دوامك؟
متى موعد الفطور و الغداء و العشاء؟
و ما هو طعام الفطور؟
و ما هو طعام الغداء؟
و ما هو طعام العشاء؟
أشكرك.

عربی زبان قرآن (ادهم)



گفت وگوا
(با مسئول پذیرش هتل)

مسئول پذیرش

شماره‌ی اتاقتون چنده؟
بفرما.
از شما معذرت می‌خوام، سیصد و سی رو بهت دادم.
از شش صبح تا دو بعدازظهر؛ سپس همکارم بعد از من میاد.
صبحانه از هفت و نیم تا یک ربع به نه؛
ناهار از دوازده تا دو و ربع؛
شام از هفت تا یک ربع به نه.
چای، نان، پنیر، کره، شیر و مربای زردآلو.
چلومرغ (برنج با مرغ).
برنج با خورش بادمجان.
تشکر لازم نیست. (انجام وظیفه است)

گردشگر

لطفاً کلید اتاقم رو به من بده.
دویست و بیست.
ببخشید، این کلید اتاق من نیست.
اشکالی نداره، عزیزم. ساعت کاری شما چنده؟
ساعت‌های صبحانه و نهار و شام چه زمانیه؟
و غذای صبحانه چیه؟
و غذای نهار چیه؟
و غذای شام چیه؟
سپاس گزارم

